نقش سياسى سازمان وكالت در عصر حضور ائمه‏عليهم السلام‏

(قسمت دوم)

 محمد دشتى‏

نقش سياسى سازمان وكالت‏

الف) ماهيت سياسى‏

از نظر ائمه‏عليهم السلام‏و شيعيان، بنى عباس، نامشروع و بزرگ‏ترين ظلم در حق اسلام، اهل بيت و جامعه اسلامى بود و حاكميت امام معصوم بر جامعه، تنها حاكميت مشروع شناخته مى‏شد. اگر فرصت و امكاناتى براى اهل بيت‏عليهم السلام‏فراهم مى‏گرديد در قبضه كردن حكومت به عنوان يك وظيفه الهى ترديدى به خود راه نمى‏دادند. ائمه‏عليهم السلام‏اين موضوع را بارها، گاه به طور صريح و گاه به كنايه، ابراز كرده و خلفاى عباسى كاملاً از اين مسئله مطلع بودند.(1)

اين ديدگاه سياسى اهل بيت‏عليهم السلام‏و شيعيان موجب شده بود تا هر گونه تحرّكى از ائمه‏عليهم السلام‏و پيروان آنان، از جانب حاكمان به شدّت سركوب شود.

وجود نهاد وكالت به عنوان تشكيلاتى تحت رهبرى ائمه‏عليهم السلام‏با فعاليت‏هاى متنوّع جهت تقويت و گسترش مكتب اهل بيت‏عليهم السلام، حتى بر فرض عدم انجام هر گونه فعاليت سياسى و نظامى، به خودى خود اقدامى سياسى تلقى مى‏شد كه هدف دراز مدت آن سرنگونى حكومت بنى عباس بود و اين موضوع پيوسته عباسيان را نگران و تلخ كام مى‏داشت ؛ چنان كه منصور عباسى در يكى از مواقعى كه تصميم به قتل امام صادق‏عليه السلام‏گرفته بود، پس از آن كه خشمش قدرى فروكش كرد در گفت گو با «ربيع» حاجب چنين گفت:

بودن او (امام صادق‏عليه السلام) هر چند كه خروج به شمشير نكند، بر من گرانتر است از عبداللَّه بن الحسن (پدر نفس زكيه) و آنان كه خروج مى‏كنند؛ زيرا مى‏دانم كه مردم او و پدران او را امام مى‏دانند و واجب الاطاعة مى‏شمارند [و خلفا را به رسميت نمى‏شناسند].(2)

بزرگ‏ترين دليل بر ماهيت و موجوديت سياسى نهاد وكالت، برخورد شديد خلفا با اعضاى اين نهاد است كه مواردى از اين گونه برخوردها در بخش «لغزشها و آسيب‏ها» گذشت.

ب) حمايت از نهضت‏هاى آزادى بخش‏

جلوه ديگرى از نقش سياسى سازمان وكالت را مى‏توان در حمايت از نهضت‏هاى آزادى بخش و حركت‏هاى عدالت خواهانه مشاهده كرد.

مقدمه‏

پس از واقعه كربلا، هيچ گاه زمينه قيام مسلحانه ائمه‏عليهم السلام‏عليه حكومت‏هاى طاغوتى فراهم نيامد و امامان معصوم‏عليهم السلام‏از آن تاريخ به بعد رهبرى مستقيم هيچ حركت و نهضت گسترده سياسى - نظامى را عهده دار نشدند ؛ اما نهضت‏هاى مسلحانه زيادى، به ويژه از سوى علويان، در گوشه و كنار بلاد اسلامى عليه ظلم و بيداد حكام اموى و عباسى صورت گرفت.

اكثر قريب به اتفاق اين قيام‏ها شرايط لازم را جهت پيروزى دارا نبودند. افزون بر اين، بيش‏تر اين نهضت‏ها مبناى فكرى صحيحى نداشتند، به گونه‏اى كه در صورت پيروزى، چه بسا همان سياست و روش حكّام گذشته را نسبت به اهل بيت عصمت‏عليهم السلام‏و شيعيانشان اعمال مى‏كردند.(3)

از اين رو ائمه‏عليهم السلام‏معمولاً نسبت به اين قيام‏ها موضع بى طرفانه‏اى داشتند. سران اين قيام‏ها به دليل اين كه نوعاً مظلوم و تحت ستم مضاعف بودند، چهره‏اى حق به جانب داشتند و نمى‏شد حق اعتراض و پرخاش را از آنان سلب نمود. برخى از اين قيام‏ها نيز از نظر ماهيت و عملكرد حتى فاسدتر از دستگاه طاغوتى حاكم بودند، مانند قيام «صاحب زنج» (255- 270 ق) كه دست به كشتار عمومى مردم بى گناه مى‏زد. لذا امام عسكرى‏عليه السلام‏از صاحب زنج برائت جست؛ البته به گونه‏اى كه از آن مشروعيت نظام حاكم استشمام نشود.(4)

شواهد فراوانى حاكى از آن است كه ائمه‏عليهم السلام، به طور مستقيم و غير مستقيم، از برخى قيام‏ها حمايت مى‏كردند، اين حمايتها پس از شكل‏گيرى نهاد وكالت، عمدتاً از طريق اين شبكه صورت مى‏گرفت.

اهداف و انگيزه ائمه‏عليهم السلام‏از حمايت و دست كم خرسندى و رضايتشان از اين حركت‏ها، بسته به ماهيت آن‏ها و شرايط سياسى - اجتماعى حاكم، مختلف بود. برخى از اين حركتهاموجب تضعيف دستگاه حاكم و درگيرى فكرى و عملى آنان مى‏شد و اين امر سبب فراغت بيش‏تر ائمه‏عليهم السلام‏و شيعيان و كاسته شدن از فشار حكومت بر آنان مى‏گرديد.

اين تنها بهره ائمه‏عليهم السلام‏و نهاد وكالت از ناحيه اين گونه حركتها بود و از اين جهت كه بگذريم اين گونه قيامها هيچ ارتباطى باائمه‏عليهم السلام‏نداشتند. مى‏توان گفت كه حركت خوارج از اين قبيل بود. لذا امام على‏عليه السلام‏فرمود: «بعد از من با خوارج نجنگيد...»(5)

نمونه ديگر، نزاع و درگيرى مهتدى عباسى - معاصر امام حسن عسكرى‏عليه السلام- با موالى ترك است. مهتدى كه از دخالت بيش از حد موالى به ستوه آمده بود، تنى چند از سران آنان را به قتل رساند.در پى اين اقدام دامنه نزاع بالا گرفت.(6)

اين نزاع در حالى اوج گرفت كه مهتدى، امام حسن عسكرى‏عليه السلام‏و جمعى از ياران نزديك آن حضرت، از جمله ابوهاشم جعفرى، را زندانى ساخته و عزم خود را بر قتل آنان جزم كرده بود.(7) يكى از ياران امام حسن عسكرى‏عليه السلام‏به نام «احمد بن محمد» در نامه‏اى به آن حضرت، از بروز اين درگيرى ميان خليفه و موالى اظهار خشنودى كرد و اين حادثه را به آن حضرت تبريك گفت و چنين نوشت: «مولاى من الحمداللَّه كه خداوند او (خليفه) را از ما منصرف ساخت. شنيده‏ام كه مهتدى شما را تهديد و سوگند ياد كرده كه شما و شيعيان شما را نابود كند ؛ ولى درگير نزاع با مواليان شده است.»

امام حسن عسكرى‏عليه السلام‏جهت تسلى خاطر احمد بن محمد،در پاسخ او به خط خويش نوشت: «خليفه با اين تصميم عمر خود را كوتاه كرد.از همين امروز پنج شنبه بشمار، روز ششم او پس از تحمل ذلت و خوارى به قتل مى‏رسد.» احمد بن محمد كه راوى خبر است مى‏گويد: «قضيه به همان نحو كه آن حضرت فرموده بود اتفاق افتاد.»(8)

در كنار اين دسته از قيامهاكه اشاره شد، قسم ديگرى از نهضت‏ها بودند كه كم و بيش از جهت اهداف و آرمانها با اهداف ائمه‏عليهم السلام‏ارتباط و همسويى داشتند. رهبران اين قيامها نيز از نظر عاطفى و عقيدتى به ائمه‏عليهم السلام‏نزديك بودند. لذا موضع ائمه‏عليهم السلام‏نسبت به اين گونه قيامها فراتر از خرسندى و رضايت بود و جنبه حمايتى داشت؛ چه به صورت زبانى و معنوى و چه به صورت اقتصادى و چه در شكل اجازه يا تشويق افراد به شركت جستن در قيام.

حركت‏هايى نظير قيام زيد - فرزند امام سجادعليه السلام - در عصر بنى اميه، قيام محمد نفس زكيه، قيام شهيد فخّ، قيام يحيى بن عمر طالبى، قيام مردم قم و برخى موارد ديگر در عصر بنى عباس از اين قبيل بود. اينك پس از اين مقدمه به بررسى موضع ائمه‏عليهم السلام‏و نهاد وكالت در برابر برخى از اين قيام‏ها مى‏پردازيم.(9)

كمك به قيام نفس زكيه‏

معلى بن خنيس، وكيل امام صادق‏عليه السلام‏در مدينه، از سوى منصور عباسى متهم بود كه به وكالت از طرف آن حضرت به منظور كمك مالى به نهضت «محمد نفس زكيه» - فرزند عبداللَّه بن حسن بن حسن بن على‏عليهم السلام- از ميان شيعيان كمك مالى جمع آورى مى‏كند. او در پى اين اتهام دستگير، شكنجه و به قتل رسيد. در پى فعاليت‏هاى معلّى در مدينه جهت جمع‏آورى وجوه و تحويل آن‏ها به امام صادق‏عليه السلام‏آن حضرت، به بغداد فراخوانده شد و راجع به مسائلى از جمله فعاليت‏هاى وكيل خويش مورد باز جويى و باز خواست قرار گرفت. تصور منصور يا ادعاى او اين بود كه پيروان آن حضرت خراج دولتى را به ايشان مى‏پردازند كه اين به معناى تشكيل حكومتى مستقل در درون حكومت عباسى بود. امام اتهام را تكذيب كرد و فرمود: آن چه شيعيان برايم مى‏فرستند هداياى شخصى است، نه خراج.(10)

جهت ارزيابى صحت و سقم اتهام منصور به وكيل امام صادق‏عليه السلام‏مبنى بر كمك مالى به قيام نفس زكيه، لازم است ابتدا مرورى بر سير تحول اين نهضت و مواضع امام صادق‏عليه السلام‏نسبت به آن داشته باشيم.

سير تحول قيام نفس زكيه‏

1 - آغاز قيام‏

اين قيام در دوران خلافت منصور عباسى، در سال 145 ق. به اوج خود رسيد و به صورت مسلحانه و قهرآميز در آمد؛ ولى طرح قيام و برنامه ريزى و اخذ بيعت در رابطه با اين نهضت به سال 126 ق. يعنى پس از قتل وليد بن يزيد بن عبدالملك (وليد دوم) به دست نزديكانش برمى‏گردد. در آن تاريخ، با توجه به فساد و تباهى دربار اموى و نابسامانى شديد حكومت بنى اميه از يك سو و محبوبيت و فضل و دانش محمد نفس زكيه از سوى ديگر، بنى هاشم،(11) از جمله سران بنى عباس همچون ابراهيم امام، ابوالعباس سفّاح و عبداللَّه منصور،(12) در ابواء - محلى بين مكه و مدينه - به اتفاق آرا با نفس زكيه بيعت كردند.(13)

2 - ديدگاه انحرافى عبدالله محض و نفس زكيه‏

پس از اين بيعت، عبداللَّه محض جهت اخذ بيعت براى فرزندش به عنوان «مهدى آل محمد»(14) تلاش كرد و محمد جهت گسترش دعوت خود، داعيان خويش را به اطراف فرستاد؛ بسيارى از مردم، از جمله عامه مردم مدينه، با «نفس زكيه» بيعت كردند.(15) همچنين عبداللَّه محض به منظور انطباق يافتن كامل «نفس زكيه» با خصوصيات «مهدى موعود» وى را به باديه فرستاد تا مدتى از نظرها دور ماند و دوران غيبت را نيز سپرى كند و آن گاه كه زمينه قيام فراهم شد ظهور نمايد.(16)

قراين حاكى از آن است كه كمتر كسى از جمع بيعت كنندگان، به ويژه مردم حجاز و بنى هاشم، مهدويت «محمد نفس زكيه» را واقعاً باور داشتند يا دست كم به مرور به اين موضوع پى بردند كه او نمى‏تواند مهدى موعود باشد، چون بسيار بعيد بود كه مروان حمار بداند كه «نفس زكيه» مهدى موعود نيست(17) ولى بنى هاشم و ديگر مردم حجاز ندانند كه او مهدى نيست. لذا هنگامى كه خبر فعاليت نفس زكيه به مروان بن محمد رسيد چندان نگران نشد و مهدى بودن او را خلاف واقع و جعلى دانست و اظهار داشت كه مهدى موعود از بنى الحسن نيست؛ نگرانى من از فعاليت بنى عباس است. او از باب احتياط، مبلغ هنگفتى سكه زر براى عبداللَّه محض فرستاد و به او توصيه كرد كه فرزندانش را از تعرض نسبت به حكومت وى باز دارد. او به والى مدينه نيز پيغام فرستاد كه معترض عبداللَّه و نفس زكيه نشود، مگر اين كه دست به شمشير برند.(18)

همه آنان كه در سال 126 ق. با نفس زكيه بيعت كردند، هم معتقد به لزوم قيام و مناسب بودن شرايط بودند و هم او را لايق رهبرى مى‏دانستند و احتمالاً يدك كشيدن عنوان «مهدويت» را براى تحريك عواطف مردم كم اطلاع و اهالى مناطق دور دست مانند نواحى شرقى ايران و جلب نيروى بيشتر، ابزار خوبى تلقى مى‏كردند.

در اين ميان بنى عباس نيز كه در همان حال به تلاش مستقل و زيرزمينى خود عليه بنى اميه ادامه مى‏دادند، از آن جا كه پيروزى زودرسى براى خود پيش بينى نمى‏كردند، همراهى با نفس زكيه را در آن شرايط ضرور مى‏ديدند؛ حتى حركت او را از جهت تضعيف حكومت بنى اميه و سرگرم كردن آنان براى دعوت خود مفيد نيز مى‏دانستند ؛ چون كه در صورت پيروزى قيام نفس زكيه مى‏توانستند خود را در حكومت وى سهيم بدانند.

3 - وضعيت دعوت عباسى همزمان با آغاز دعوت نفس زكيه‏

نكته مهم ديگرى كه جهت درك درست موضع امام صادق‏عليه السلام‏در برابر نهضت نفس زكيه بايد مورد توجه قرار گيرد، وضعيت دعوت بنى عباس در آن تاريخ است. بنى عباس دست كم از سال 100 ق. يعنى در پى وفات ابوهاشم(19) - عبداللَّه بن محمد حنفيه - رهبرى فرقه «كيسانيه» يا «مختاريه» و به عبارتى «هاشميه» كه بعداً «راونديّه» نام گرفتند را در دست گرفته، آنان را جهت اجراى نقشه‏هاى خود به كار گماردند.(20) از آن به بعد، بايد اسم اين شاخه را «عباسيه» ناميد نه «كيسانيه».

محمد بن على عباسى، دهكده كوچك «حميمه» در سرزمين «شراة» در منطقه بحرالميت شاكمات را پايگاه خود قرار داد و از آن جا داعيان و نقباى خود را به سراسر بلاد اسلامى، به ويژه خراسان ،اعزام كرد.(21)

از آن تاريخ تا سال 126 ق. كه نفس زكيه دعوت خود را آغاز كرد، نهضت عباسى رشد و گسترش چشمگيرى يافته بود، به گونه‏اى كه «عبداللَّه بن معاوية بن عبداللَّه بن جعفر بن ابى طالب» كه طبق برخى نقلها به «الرضا من آل محمدصلى الله عليه وآله» دعوت مى‏كرد، وقتى در سال 129 ق. وارد خراسان شد، نتوانست براى خود طرفدارانى دست و پا كند و مردم خراسان را از هواداران آل عباس يافت و توسط ابومسلم دستگير شد و به قتل رسيد.(22)

در چنين وضعيتى به نظر مى‏رسد كه حركت «نفس زكيه» افزون بر نقطه ضعف و انحراف فكرى بزرگى كه به سبب ادعاى مهدويت در آن وجود داشت، بسيار دير هنگام آغاز شده بود ؛ زيرا زمانى «نفس زكيه» به ميدان آمده بود كه بلاد اسلامى عمدتاً تحت نفوذ بنى اميه، بنى عباس و عبداللَّه بن معاوية بن عبداللَّه جعفر بودند. به نظر مى‏رسد با توجه به سرّى بودن نوع دعوت‏ها در آن عصر، عبداللَّه محض و نفس زكيه از وضعيت دعوت بنى عباس بى اطلاع بودند و اگر اطلاع هم داشتند از خدعه بنى عباس غافل بودند و نمى‏دانستند كه افرادى چون سفاح و منصور كه اينك دست بيعت با محمد مى‏دهند هنگامى كه منافعشان اقتضاكند بيعت خود را كنار مى‏نهند و بر روى او شمشير مى‏كشند؛ هر چند كه پيش بينى امام صادق‏عليه السلام‏در همان روزهاى نخست دعوت نفس زكيه كه حكومت به آل عباس مى‏رسد، بايد عبداللَّه محض و نفس زكيه را از خواب گران بيدار مى‏كرد، ولى چنين نشد.

4 - مواضع امام صادق‏عليه السلام‏نسبت به قيام نفس زكيه‏

امام صادق‏عليه السلام‏نسبت به شرايط موجود و جريان هايى كه در اطرافش مى‏گذشت اشراف كامل داشت و بر اساس شناخت كامل از اين اوضاع، مواضع خود را تنظيم مى‏كرد. با جمع بندى مجموع گفتار نقل شده از امام صادق‏عليه السلام‏در اين زمينه، كه عمدتاً در گفت و گو با عبداللَّه محض يا با حضور وى بوده است، مى‏توان مواضع اصولى آن حضرت را بدين قرار برشمرد:

1 - آن حضرت در هر شرايطى خيرخواه مسلمانان، به ويژه علويان بوده و از انجام آن چه مقتضاى خير و صلاح مسلمانان بوده دريغ نمى‏ورزيده و آن چه مى‏گفته و انجام مى‏داده در جهت اين خط مشى قرار داشته و پاى اميال نفسانى و منافع شخصى در ميان نبوده است.(23)

2 - امام صادق‏عليه السلام‏حاضر نمى‏شود مهدويت «نفس زكيه» را تأييد كند و تحت اين عنوان به هيچ وجه با او همكارى نمى‏كند.(24)

3 - در آن شرايط نظر حضرت اين بود كه قيام «نفس زكيه» به منظور كسب قدرت هيچ سودى ندارد و آن چه او در پى آن است حاصل نخواهد شد و او و برادرش كشته خواهند شد و حكومت به دست بنى عباس خواهد افتاد.(25)

4 - امام صادق‏عليه السلام‏بر آن بود كه اگر بناست نهضتى صورت گيرد، اين قيام بايد به عنوان امر به معروف و نهى از منكر و ضد ظلم باشد، نه دعوت به «نفس زكيه» به عنوان «مهدى آل محمدصلى الله عليه وآله.»(26)

5 - در صورت قيام، بهتر است عبداللَّه محض رهبرى قيام را به دست گيرد و مردم رابه سوى خود به عنوان يك فرد اصلاح طلب فرا خواند، زيرا او مسن‏تر و افضل از فرزندش، نفس زكيه است و از نظر اجتماعى از نفوذ كلمه بيشترى برخوردار است.(27)

6 - اگر عبداللَّه محض پيشنهاد امام صادق‏عليه السلام‏را در مورد شعار و اهداف قيام مى‏پذيرفت، آن حضرت حاضر بود با وى بيعت كند.(28)

5 - نقش سازنده مواضع امام صادق‏عليه السلام‏در اصلاح ديدگاه نفس زكيه

از منابع چنين بر مى‏آيد كه به رغم بروز پاره‏اى تغييرات در شرايط سياسى جامعه از زمان آغاز حركت نفس زكيه (126 ق.) تا سال اوج و پايان آن (145 ق.) از جمله استقرار حكومت بنى عباس به جاى حكومت بنى اميه در سال 132 ق. مواضع روشن و هشدارهاى قاطع امام صادق‏عليه السلام، از جمله نفى «مهدويت» محمد نفس زكيه و اين كه حكومت به آل عباس خواهد رسيد و نفس زكيه و برادرش ابراهيم كشته خواهند شد و با توجه به اين كه برخى پيشگويى‏هاى آن حضرت مانند حاكميت بنى عباس(29) نهايتاً تحقق يافته بود، عبداللَّه محض و نفس زكيه را به عقب نشينى از برخى موضعشان واداشت ؛ چون در پى روى كار آمدن بنى عباس و بر هم خوردن توازن قوا به شكل فاحشى به نفع آنان،(30) اهل بيت محمد و هوادارانش قتل او و برادرش را نيز پيش روى خود مى‏ديدند. در چنين شرايطى، ادعاى مهدويت ديگر معنايى نداشت.

اين كه نفس زكيه مردانه در ميدان نبرد ماند و شهادت را پذيرفت و به رغم پيشنهاد برخى يارانش مبنى بر فرار به مكه يا مصر(31) ، حاضر به فرار و مخفى شدن و آغاز غيبتى دوباره و فريب دادن هواداران خود نشده و هيچ فرقه‏اى نيز به نام او ثبت نشده است، مؤيد بروز تغيير در مواضع و ديدگاه‏هاى نفس زكيه و عبداللَّه محض است.

افزون بر اين، ابوالفرج اصفهانى گزارشهاى متعددى درباره گفتار و رفتار عبداللَّه محض و نفس زكيه آورده كه همگى مؤيد مدعاى فوق است. او باب مستقلى تحت عنوان «ذكر انكار عبداللَّه بن الحسن و اهل او و ديگران نسبت به اين كه محمد بن عبداللَّه محض، مهدى موعود باشد و اذعان ايشان به اين كه او نفس زكيه است نه مهدى موعود» گشوده است. در ذيل اين باب دو روايت درباره عبداللَّه محض نقل شده كه وقتى از او درباره زمان قيام فرزندش سؤال شد، با تأكيد پاسخ داد: او و برادرش ابراهيم قيام خواهند كرد و كشته خواهند شد و قاتلشان جوانى است از بنى هاشم كه اكنون 25 سال سن دارد ؛ او فرزندانش - محمد نفس زكيه و ابراهيم - را هر كجا بيابد خواهد كشت.(32)

ابوالفرج همچنين روايات زيادى نقل مى‏كند كه طى آنها اشخاص متعددى درباره سرانجام نفس زكيه چنين اظهار داشته‏اند كه او كشته خواهد شد و محل كشته شدن او را نيز دقيقاً تعيين كرده‏اند.(33) برخى افراد بر اساس رواياتى كه گويا از پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏رسيده بود از او به عنوان «محمد نفس زكيه» ياد مى‏كردند، نه «مهدى موعود».(34) بر اساس گزارشى ديگر،پيش از حاكميّت بنى عباس ، هنگامى كه در حضور عبداللَّه بن محمد بن على ابن عبدالله بن عباس (ابوجعفر منصور) و عبداللَّه محض، سخن از دعوت و قيام محمد نفس زكيه به ميان آمد، عبداللَّه ابن على سوگند ياد كرد كه او زمام امور را از نفس زكيه خواهد گرفت و نفس زكيه و هوادارانش را خواهد كشت.(35) از ديگر قراين تغيير مواضع و ديدگاه‏هاى نفس زكيه، آماده شدن او براى كشته شدن و وصيت او در مورد محل دفنش و اعلام محل كشته شدنش، به ديگران است.(36)

عبداللَّه محض و فرزندش محمد نفس زكيه به تدريج، به خصوص پس از روى كار آمدن بنى عباس، از خواب و خيال بيرون آمده، واقعيت را دريافتند.با وجود اين، آن چه آنان را بر ادامه دعوت و آغاز نهضت مسلّحانه در سال 145 ق.(37) وا داشت، يكى بيعت بنى عباس و مردم مدينه و جمعيّت هايى از ديگر مناطق(38) با نفس زكيه بود و ديگرى ظلم بنى عباس، به ويژه تصميم منصور به قلع و قمع علويان و هوادارانشان، كه نمونه‏اى از اقدامات منصور را مى‏توان در قتل معلّى بن خنيس و احضار مكّرر امام صادق‏عليه السلام‏به عراق ملاحظه نمود.(39) منصور جاسوسانى در مدينه گمارده بود تا شيعيان امام صادق‏عليه السلام‏را شناسايى كرده و گردن بزنند.(40) او يك بار خطاب به امام صادق‏عليه السلام‏گفت: «تصميم گرفته‏ام كه مدينه را ويران كنم و هيچ جنبنده‏اى در آن باقى نگذارم.»(41)

6 - نگرش مثبت امام صادق‏عليه السلام‏نسبت به قيام نفس زكيه‏

اسناد تاريخى حاكى از آن است كه در پى عدول عبداللَّه محض و نفس زكيه از مواضع خود، به ويژه دست كشيدن از ادعاى مهدويت نفس زكيه، موضع امام صادق‏عليه السلام‏نيز نسبت به اين قيام تغيير كرد، تا آن جا كه موسى بن جعفرعليه السلام‏و عبداللَّه ابن جعفر، دو فرزند آن حضرت نيز با اذن امام‏عليه السلام‏در كنار نفس زكيه قرار گرفتند.

ابوالفرج اصفهانى مى‏نويسد: موسى‏عليه السلام و عبداللَّه، دو فرزند جعفرعليه السلام‏نزد محمد بن عبداللَّه (نفس زكيه) بودند. در اين حال جعفرعليه السلام‏نزد محمد آمد و سلام كرد و گفت: آيا مى‏خواهى كه خانواده‏ات ريشه كن شود؟ محمد پاسخ داد: اين را دوست ندارم. آن گاه جعفرعليه السلام‏گفت: مى‏خواهم كه به من اجازه دهى كه در جنگ شركت نكنم؛ تو خود عذر مرا مى‏دانى!محمد گفت: اجازه دادم. پس از آن جعفرعليه السلام‏از نزد محمد نفس زكيه رفت، نفس زكيه رو كرد به موسى و عبدالله، فرزندان جعفرعليه السلام، و گفت: شما نيز به پدر خود بپيونديد و من شما را نيز رخصت دادم. لذا اين دو برادر نيز از نفس زكّيه جدا شدند. چون جعفرعليه السلام‏متوجه بازگشت موسى و عبداللَّه شد، خطاب به دو فرزند خود پرسيد: شما چرا باز گشتيد؟ آن دو پاسخ دادند: محمد به مانيز رخصت داد. امام جعفرعليه السلام‏به ايشان گفت: نزد محمد باز گرديد؛ چنان نيست كه من از بذل جان خود و شما در اين راه دريغ ورزم. آن دو نزد محمد باز گشتند و به او پيوستند.(42)

اين گزارش گوياى اين است كه امام صادق‏عليه السلام‏به نحوى با محمد بيعت كرده است ؛ چنان كه آن حضرت از ابتدا فرموده بود كه چنان چه پيشنهادش را در مورد اهداف قيام بپديرند، با رهبر قيام بيعت خواهد كرد.(43)

پس از سركوب قيام و كشته شدن نفس زكيه، آنان كه در جنگ حضور داشتند نقل كرده‏اند كه شاهد حضور موسى و عبداللَّه - دو فرزند امام صادق‏عليه السلام- در كنار محمد بوده‏اند، از جمله يكى از آنان گفته كه عبداللَّه، فرزند امام صادق‏عليه السلام، در كنار محمد نفس زكيه بود و من خود ديدم كه او با يكى از سياه جامگان - طرفداران بنى عباس - درگير بود و عبداللَّه او را به قتل رساند.(44)

پس از كشته شدن نفس زكيه، امام صادق‏عليه السلام‏در حق او دعا كرد و براى وى طلب رحمت نمود و در مورد او و برادرش فرمود:

«و اللَّه لقد مضيا و لم يصبهما دَنَس»

«به خدا سوگند كه آن دو از دنيا رفتند در حالى كه هيچ ناپاكى در آنها نبود.»(45)

اين گفته امام صادق‏عليه السلام‏در مورد نفس زكيه و برادرش، نشانگر اين است كه لقب نفس زكيه (نفس پاك) كه ظاهراً از سوى پيامبر يا ائمه‏عليهم السلام‏به محمد داده شده، به جا و به مورد بوده و اين پيشگويى در مورد عاقبت به خيرى «محمد» سرانجام تحقق يافته است.

قبل از شهادت نفس زكيه، هر گاه امام صادق‏عليه السلام‏او را مى‏ديد اشك در چشمانش حلقه مى‏زد و مى‏فرمود: «فدايش شوم! مردم درباره او سخنانى مى‏گويند - گمان مى‏كنند كه او مهدى است و به خلافت خواهد رسيد - ؛ ليكن او كشته خواهد شد. در كتاب على‏عليه السلام او به عنوان يكى از خلفاى امّت مطرح نيست».(46)

ارزيابى گزارش‏هاى مربوط به حمايت و كلا از نفس زكيّه‏

بر اساس آن چه گذشت، به ويژه با توجه به مواضع اصولى امام صادق‏عليه السلام‏كه در ابتدا بيان شد، مى‏توان حدس زد كه در آن شرايط سخت و دشوار اقتصادى كه همه مردم مدينه به ويژه علويان را گرفتار كرده بود،(47) امام صادق‏عليه السلام‏از نظر مالى به نهضت نفس زكيه كمك مى‏كرد ؛ هر چند حضور خود را در جنگ، با توجه به سرنوشت محتوم آن، به صلاح جامعه اسلامى و مكتب اهل بيت‏عليهم السلام‏نمى‏ديد.

بنابراين، اتهام منصور و عواملش به امام صادق‏عليه السلام‏و معلى بن خنيس - وكيل آن حضرت - بى اساس نبود و منصور و دستيارانش با شمّ سياسى خود اين مطلب را درك و لمس مى‏كردند ؛اما با توجه به رعايت تقيه شديد از ناحيه آن حضرت و يارانش، آنان نمى‏توانستند دليلى براى اتهام خود اقامه كنند و شكنجه معلى براى گرفتن اعتراف در اين باره نيز سودى نداشت.

از اين كه امام صادق‏عليه السلام‏فرزندان خود را به شركت در قيام نفس زكيه تشويق مى‏كند، مى‏توان حدس زد كه وكلاى آن حضرت نيز با تمام توان در اين قيام شركت داشته‏اند. در مجموع، مى‏توان حمايت امام صادق‏عليه السلام‏و نهاد وكالت را از اين قيام، حمايتى همه جانبه ارزيابى كرد.

حمايت از قيام فخّ‏

حسين بن على بن حسن بن حسن بن على بن ابى طالب‏عليه السلام، معروف به «شهيد فخّ»، بسيار سخاوتمند، كريم النفس، شجاع، زاهد و پرهيزگار بود.(48)

قيام وى عليه ظلم و بيداد بنى عباس از مدينه آغاز شد و در سرزمين «فخّ» - محلى در بين راه مدينه به مكه، در شش ميلى مكه - در روز ترويه، هشتم ذى الحجه سال 169ق. به خون نشست. اين واقعه از سوى امام جوادعليه السلام‏خون بارترين و جان سوزترين فاجعه براى اهل بيت‏عليهم السلام‏بعد از واقعه كربلا توصيف شده است.(49)

رهبر قيام همراه بيش از 100 تن از يارانش، كه جمع زيادى از آنان را علويان تشكيل مى‏دادند، به شهادت رسيدند. جمعى نيز اسير گشتند كه بعداً گردن زده شدند. اجساد شهيدان سه روز در ميدان نبرد پراكنده و طعمه پرندگان و جانوران بود.(50) شيخ عباس قمى‏رحمه الله‏مى‏نويسد: «جميع علويان، جز حسن بن جعفر بن حسن مثنى (حسن بن حسن بن على بن ابى‏طالب) و حضرت موسى بن جعفرعليه السلام‏در اين واقعه حاضر شده بودند.»(51)

اين نهضت در حالى رخ داد كه هادى عباسى (169- 170 ق.) فشار و ذلت طاقت فرسايى را بر علويان تحميل كرده بود. عبدالعزيز بن عبداللَّه عمرى، از نوادگان عمر بن خطاب و والى هادى عباسى بر مدينه، مقرر كرده بود كه علويان هر روز نزد او حاضر شوند و برخى از آنان را كفيل و ضامن برخى ديگر قرار داده بود؛ به طورى كه در صورت غيبت شخصى از علويان، فرد ضامن مؤاخذه مى‏شد. در اين ميان حسين بن على (شيهد فخّ)، يحيى بن عبداللَّه محض و حسن بن محمد بن عبداللَّه محض ضمانت كرده بودند كه هر يك از علويان را كه عبدالعزيز بخواهد نزد او حاضر گردانند.(52)

علاوه بر اين، خليفه عباسى، ضمن محروم كردن خاندان أبى طالب از دريافت هر گونه مستمرى از بيت المال، به همه واليان بلاد اسلامى دستور داده بود تا آنان را هر كجا بيابند، دستگير و روانه بغداد كنند. در جهت اجراى اين فرمان خليفه، امنيت و آسايش از آل أبى طالب سلب گرديد.(53)

فضيلت شهداى فخّ‏

سالها پيش از وقوع حادثه فخ، پيشوايان معصوم‏عليهم السلام‏فضيلت شهداى فخ را گوشزد كرده بودند. ابوالفرج اصفهانى نقل مى‏كند: پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏در يكى از سفرها وقتى به «فخ» رسيد، همراه اصحابش در آن محل نمازگزارد و سپس فرمود: در اين جا مردى از اهل بيت من همراه گروهى از مؤمنان كشته مى‏شوند كه كفن‏ها و حنوط ايشان از بهشت آورده مى‏شود وارواحشان پيش از بدن‏هايشان به سوى بهشت مى‏شتابد.(54) آن گاه آن حضرت‏صلى الله عليه وآله‏فضايل بسيارى براى ايشان بر شمرد.(55)

امام باقرعليه السلام‏فرمود: «پيامبرصلى الله عليه وآله‏در يكى از سفرها در فخ فرود آمد و مشغول نماز شد. در آن حال جبرييل نازل شد و فرمود: «اى محمد! همانا مردى از فرزندانت در اين مكان كشته مى‏شود كه اجر هر يك از شهداى همراه او برابر اجر دو شهيد است.». آن گاه آن حضرت و اصحابش بر اين مصيبت گريستند.(56)

امام صادق‏عليه السلام‏نيز در يكى از سفرهاى خود در محل فخ توقف فرمود و نمازگزارد و سپس به طرف مكه به مسير خود ادامه داد. شخصى كه همراه آن حضرت بود از ايشان پرسيد: «آيا اين عمل كه انجام دادى جزو مناسك حج بود؟». حضرت فرمود: «نه، ولى مردى از اهل بيت من همراه گروهى كشته خواهند شد كه ارواحشان پيش از بدنهايشان به سوى بهشت مى‏شتابد.»(57)

موضع امام كاظم‏عليه السلام‏

شواهد حاكى از ارتباط نزديك رهبر قيام فخ با امام كاظم‏عليه السلام‏است. آن حضرت شكست نهضت را به وى گوشزد كرد، اما او را از اين قيام منع نكرد، بلكه نهضت وى را مشروعيت بخشيد و او را در اين اقدام تشويق نمود. آن حضرت‏عليه السلام‏تنها براى حفظ اساس مكتب اهل بيت‏عليهم السلام‏صلاح نمى‏ديد كه در اين قيام حضور مستقيم داشته باشد. امام كاظم‏عليه السلام‏به رهبر قيام فخ فرمود:

«اگر چه تو كشته خواهى شد، با وجود اين در جهاد و پيكار كوشا باش.اين گروه - بنى عباس و حاميانشان - مردمى فاسق و بد كردارند، اظهار ايمان مى‏كنند ولى در باطن منافق و شاك و مشركند. فاناللَّه و انا اليه راجعون. من نزد خداوند شما را از ياران خود مى‏شمارم.»(58)

محدث قمى مى‏نويسد: «ابوالفرج از ابراهيم قطان روايت كرده است كه وى گفت: شنيدم از حسين بن على و يحيى بن عبداللَّه - محض - كه مى‏گفتند: خروج نكرديم مگر پس از آن كه مشورت كرديم با اهل بيت خود، با موسى بن جعفرعليه السلام‏پس امر فرمود آن حضرت ما را به خروج.»(59)

عنيزه قصبانى مى‏گويد: «بعد از تاريكى شب، موسى بن جعفرعليه السلام‏را ديدم كه نزد حسين صاحب فخّ رفت. وقتى به او رسيد، بسيار به وى نزديك شد و سر خود را خم كرد، همانند فردى كه در حال ركوع باشد، سپس به وى گفت: از تو مى‏خواهم كه عذر مرابپذيرى از اين كه نمى‏توانم با تو همراهى كنم. حسين لختى سر خود را پايين انداخت و چيزى نگفت، سپس سر خود را بلند كرد و گفت: عذر تو پذيرفته است.»(60)

هادى عباسى نيز از رابطه نزديك حسين با امام كاظم‏عليه السلام‏اطلاع داشت و مى‏دانست كه بزرگ‏ترين شخصيت اهل بيت‏عليهم السلام‏در آن زمان حضرت موسى بن جعفرعليه السلام‏است و علويان از آن حضرت الهام مى‏گيرند ؛ ولى مدركى عليه امام كاظم‏عليه السلام‏در دست نداشت. لذا هنگامى كه اسراى واقعه فخ را نزد هادى عباسى به بغداد بردند، خليفه گفت: به خدا سوگند، حسين جز به فرمان موسى بن جعفرعليه السلام‏و در جهت خواست و رضايت او قيام نكرده است ؛ چون او وصى جعفر بن محمدعليه السلام‏در ميان اهل بيت‏عليهم السلام‏است. خدا مرا بكشد اگر او را زنده بگذارم.»(61)

خداوند به او مهلت انجام نيات شومش را نداد و او پيش از عملى ساختن تصميمش درباره امام كاظم‏عليه السلام‏مرد.(62)

نحوه بيعت گرفتن حسين از ياران خود نيز جالب توجه است. ابوالفرج مى‏نويسد: حسين صاحب فخ اين گونه از مردم بيعت مى‏گرفت: «من شما را به سوى فردى برگزيده و پسنديده از آل محمدصلى الله عليه وآله، (الرضا من آل محمدصلى الله عليه وآله) فرا مى‏خوانم و با شما با اين شرط بيعت مى‏كنم كه به كتاب خدا و سنت رسول اللَّه‏صلى الله عليه وآله‏عمل كنيم، خدا را اطاعت كنيم و از معصيت او بپرهيزيم، با رعيت به عدالت رفتار كنيم و بيت المال را به طور مساوى ميان مردم تقسيم كنيم. شما نيز همگام با ما قيام كنيد و با دشمن ما بجنگيد. اگر ما به عهد خود وفا كرديم، شما نيز به عهد خود وفا كنيد و گر نه بيعت ما از شما برداشته مى‏شود.(63)

برآيند

بر اساس آن چه گذشت، مى‏توان گفت كه حسين وكيل و نماينده امام كاظم‏عليه السلام‏در اين قيام بوده و آن حضرت تأييد صريحى از او به عمل آورده است. در چنين شرايطى ترديدى نيست كه ياران امام كاظم‏عليه السلام‏به ويژه وكلاى آن حضرت، نقش زيادى در تدارك اين نهضت و كمك به آن برعهده داشته‏اند، بلكه با اطمينان مى‏توان گفت كه اعضاى نهاد وكالت مستقيماً در اين قيام حضور داشته‏اند.

شكّى نيست كه امام كاظم‏عليه السلام‏كه به دستور پدر بزرگوارش در قيام محمد نفس زكيه شركت داشت(64) با قيام شهيد فخ كه ارتباط نزديك‏تر و صميمى‏ترى با آن حضرت داشت نيز همسو بود، ولى اين اقدامات با رعايت تقيه كامل صورت مى‏گرفت؛ به گونه‏اى كه دستگاه جبار به هيچ مدركى عليه آن حضرت دست نيافت. اگر منصور عباسى توانست نقش معلى بن خنيس را در كمك به قيام نفس زكيه كشف يا به طور ملموس استشمام كند، ناشى از تهور معلى و عدم رعايت تقيه به طور كامل بود ؛ چنان كه پس از شهادت معلى، امام صادق‏عليه السلام‏به اين نكته اشاره فرمود(65) كه برخى از روايات وارده در اين رابطه در بحث «لغزش‏ها و آسيب‏ها» گذشت.

كمك به قيام مردم قم‏

در زمان امام جوادعليه السلام، در سال 210 ق. مردم قم كه عموماً از شيعيان بودند، مأمون را از خلافت خلع كردند و حاضر به پذيرش والى حكومت و پرداخت خراج نشدند. اين قيام توسط قواى دولتى سركوب شد. رهبرى قيام را «يحيى بن عمران» به عهده داشته كه خود نيز در جريان آن به شهادت رسيده است.(66) برخى ديگر از سران قيام نيز به مصر تبعيد شدند.

«يحيى بن عمران» وكيل امام جوادعليه السلام‏بوده است.(67) شركت وكيل امام‏عليه السلام‏در يك نهضت و جان فشانى او نمى‏تواند بدون رضايت امام‏عليه السلام‏باشد ؛ به ويژه آن كه از نامه امام جوادعليه السلام‏به جانشين يحيى بن عمران، ابراهيم بن محمد همدانى، كه پيش از در گذشت يحيى بن عمران نگاشته شده، چنين بر مى‏آيد كه يحيى بن عمران تا پايان عمرش مورد تأييد امام‏عليه السلام‏و وكيل حضرت بوده است. امام جوادعليه السلام‏به ابراهيم بن همدانى گفته بود كه پيش از درگذشت يحيى بن عمران نامه را باز نكند. پس از درگذشت يحيى بن عمران، ابراهيم همدانى نامه امام جوادعليه السلام‏را گشود كه در آن آمده بود: «قم بما كان يقوم به!»؛ «كارهايى راكه يحيى بن عمران انجام مى‏داد، انجام بده!»(68)

به طور طبيعى، اين گونه حركت‏ها هزينه‏ها، خسارات و سختى‏هايى در پى دارد. بنابراين، بعيد است كه امام جوادعليه السلام‏با وجود نياز مردم، به ويژه وكيل ايشان، به كمك مالى، از بذل آن و اجازه صرف مبالغى از سهم امام‏عليه السلام‏يا موقوفات ناحيه مقدسه دريغ ورزد. از اين رو، حضور وكيل امام‏عليه السلام‏در اين قيام مى‏تواند قرينه‏اى بر كمك مالى امام‏عليه السلام به اين قيام نيز باشد.

پشتيبانى از قيام يحيى بن عمر طالبى‏

ابوالحسين، يحيى بن عمر بن حسين بن زيد بن على بن الحسين‏عليه السلام‏مردى شجاع، نيرومند، با فضل و كمال و جليل القدر بود. ديانت و تقواى يحيى به گونه‏اى بود كه حتى اهل سنت بغداد مجذوب وى شده بودند. اين امر در مورد هيچ يك از علويان ديگر ديده نشده است.(69)

از زمان آمدن يحيى به بغداد اطلاعى در دست نيست ؛ ولى مى‏دانيم كه او مدتها پيش از قيام در اين شهر سكونت داشت و مردم بغداد، اعم از شيعه و سنى، كاملاً وى را مى‏شناختند.(70)

يحيى در سال 250 ق. در دوران خلافت مستعين (248 - 253 ق.) در كوفه قيام كرد و بر اين شهر و اطراف آن مسلط شد و حكومت مستقلى تشكيل داد كه چند صباحى دوام يافت. به فاصله اندكى از آغاز نهضت، قيام او توسط قواى بنى عباس سركوب شد و يحيى به شهادت رسيد.(71)

انگيزه قيام‏

طبرى و به تبع او ابن اثير، انگيزه يحيى را تنگناى مالى و قطع مستمرى و سهم او از بيت‏المال ذكر كرده‏اند؛(72) ليكن ابوالفرج اصفهانى از شخصى به نام «محمد بن حسين بن سميرع »كه ظاهراً اهل كوفه بوده است نقل مى‏كند كه وى گفته است: «عمويم به من گفت: هرگز مردى پرهيزگارتر از يحيى بن عمر نديده بودم. هنگامى كه او در تدارك قيام بود، نزد وى رفتم و گفتم: اى فرزند رسول خدا! چنان چه تنگناى مالى تو را بر اين كار واداشته است من هزار دينار دارم و آن را به تو مى‏دهم و خود از برادرانم هزار دينار ديگر خواهم گرفت. يحيى سرش را بلند كرد وگفت: همسر من سه طلاقه باشد اگر من جز براى رضاى خدا و خشم بر دشمنان او قيام كرده باشم. با شنيدن اين سخن، دستم را پيش برده، با او بيعت نمودم و همراه او خروج كردم.»(73)

با توجه به مقام، منزلت، فضل، عبادت، ورع و محبوبيت اجتماعى يحيى، كه ابن اثير نيز بدان معترف است،(74) گزارش طبرى و ابن اثير در مورد علت قيام يحيى معقول به نظر نمى‏رسد ؛ چون بسيار بعيد است فرد زاهد و عابدى حاضر باشد به جهت چند هزار درهم و دينار جان خود و بسيارى از مردم را در معرض قتل و كشتار قرار دهد. بنابراين، گزارش ابوالفرج درياب انگيزه قيام قابل قبول مى‏نمايد.

علاوه بر آن، شعار يحيى در اين حركت «الرضا من آل محمدصلى الله عليه وآله» بود،(75) و اين موضوع نيز مى‏تواند نشانه‏اى بر حق طلبى يحيى و اجتناب وى از خود خواهى باشد.

حمايت و كلاى امام هادى‏عليه السلام‏از يحيى‏

در پى شهادت يحيى، سر او را نزد محمد بن عبداللَّه بن طاهر، حاكم بغداد بردند و اطرافيان امير جهت عرض تبريك نزد وى حاضر شدند.

در اين موقع، ابوهاشم جعفرى، از نوادگان جعفر بن ابى طالب (جعفر طيّار) و از اصحاب امام جواد، امام هادى و امام حسن عسكرى‏عليه السلام‏و از وكلاى عالى رتبه امام هادى‏عليه السلام، كه نزد حكومت عباسى از نفوذ و حرمت برخودار بود،(76) در مجلس امير حاضر شد و به جاى تبريك به وى، اقدام او را مورد نكوهش قرار داد و خطاب به وى گفت:

«اى امير! به جهت قتل مردى به تو تهنيت گفته مى‏شود كه اگر رسول خداصلى الله عليه وآله‏زنده بود، به وى تسليت گفته مى‏شد» و آن گاه مجلس محمد بن عبدالله بن طاهر را ترك كرد، در حالى كه شعرى در ستايش يحيى و مذمت آل طاهر بر زبان داشت، امير به او هيچ پاسخى نداد.(77)

پس از آن، امير از قتل يحيى پشيمان شد و به جهت احساس ناراحتى از اين بابت، همراه اهل و عيال خود عازم خراسان شد.(78)

لحن حمايت‏آميز ابوهاشم از يحيى،آن هم پس از شهادت وى، كه مى‏توانست براى وى عواقب سويى داشته باشد، حاكى از همراهى وى با يحيى است. چه آن كه پيش از آن، والى مدينه به اين نتيجه رسيده بود كه امام هادى‏عليه السلام‏پشت سر همه تحركات علويان و شيعيان ايستاده است، از اين رو حضرت را به بغداد احضار و در واقع تبعيد كرده بود.

لازم به ذكر است كه اسم پدر ابوهاشم را برخى قاسم و برخى قسم و برخى هيثم ضبط كرده‏اند،(79) كه اين موضوع، ناشى از اختلاف در ضبط اسم پدر هاشم يا اشتباه نسخه برداران است؛ ولى شكى نيست كه منظور از ابوهاشم جعفرى در همه اين موارد يك شخص است.

نتيجه و پيشنهاد

بر اساس آن چه گذشت، موارد زير به اثبات رسيد:

1 - تشكيلات چند منظوره‏اى كه به مقتضاى شرايط حاكم بر جامعه اسلامى و پراكندگى جغرافيايى شيعيان توسط امام صادق‏عليه السلام‏تأسيس گرديد و ما از آن تحت عنوان «سازمان وكالت» ياد كرديم، نقش بسيار مهم و بى بديلى در ايجاد ارتباط ميان رهبرى جامعه شيعه و شيعيان در سراسر بلاد اسلامى داشته است.

2 - تشكيلات مزبور تحت ضوابط خاصى، مانند حفظ نظم و انضباط و رعايت شديد روش‏هاى امنيتى، فعاليت مى‏كرد، لذا به رغم تلاش مستمر و گسترده خلفاى عباسى جهت نابودى آن، اين تشكيلات توانست پيوسته به حيات خود ادامه دهد و صدمات وارده را جبران نمايد.

3 - از منظر فرهنگى، كم و كيف فعاليت تشكيلات وكلا و نحوه برخورد زمام داران عباسى با آن، گوياى آن است كه در كنار تشكيلات رسمى دولتى در جامعه اسلامى، تشكيلات غير رسمى و زيرزمينى وابسته به جريان‏هاى فكرى و سياسى معارض با دولت، نقش زيادى در شكل دهى به ابعاد مختلف حيات فردى و اجتماعى برخى اقشار جامعه اسلامى داشته است.

4 - نقش سازمان سياسى وكالت به عنوان بازوى اجرايى ائمه‏عليهم السلام، به ويژه در قالب حمايت از خيزش‏ها و قيام‏هاى مسلحانه عدالت خواهانه و ظلم ستيزانه، غير قابل انكار و قابل توجه است، گر چه به جهت شدت رعايت مسائل امنيتى از سوى اعضاى اين سازمان، حكامِ وقت كمتر توانستند به مدركى عليه اين تشكيلات و رهبرى آن، يعنى ائمه‏عليهم السلام، دست يابند.

يايان‏

پي نوشت ها:

1) ر.ك: اختصاص، شيخ مفيد، ص 262 ؛ رجال كشى، ص 440 و 441، ش 828 ؛ ايصال الطالب الى المكاسب، سيد محمد حسينى شيرازى، ج 3، ص 296 - 300 ؛ بحارالانوار، مجلسى، ج 48، ص 156 ؛ الأمامة الاثناعشر، عادل اديب، ص 190.

2) ربيع كه در باطن، گرايش به امام صادق عليه السلام‏داشت، از بيم جان، تا منصور زنده بود اين سخنان را به كسى نگفت و پس از در گذشت منصور، آن را تنها براى فرزندش نقل كرد و فرزند او نيز بعدها اين گفتار را در اختيار راويان تاريخ قرار داد. ر. ك: منتهى الآمال، شيخ عباس قمى، ج 2، ص 153.

3) ادريسيان در شمال آفريقا (172 - 364 ق) و علويان در طبرستان (250 - 316 ق) نخستين حكومت‏هاى مستقل شيعى و نسبتاً پايدار را در اين دو منطقه تشكيل دادند ؛ ليكن اين دو سلسله از نظر فكرى ارتباطى با ائمه‏عليهم السلام‏نداشتند. ر. ك: تاريخ ايران از ظهور اسلام تا ديالمه، عزير اللّه بيات، ص 166 و 261.

4) ر.ك: تاريخ الغيبةالصغرى، صدر، ص 183 - 185.

5) نهج‏البلاغه: «لا تقاتلوا الخوارج بعدى...»، خطبه 61.

6) ر.ك: تاريخ ايران و اسلام تا ديالمه، ص 132، 344 ؛ اصول كافى، ج 2، ص 443 ؛ الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج 7، ص 228 ، 229.

7) ر.ك: تتمةالمنتهى، ص 345.

8) ر.ك: اصول كافى، ج 2، ص 443، ح 16.

9) در اين جا لازم است ياد آور شويم كه موضع ائمه‏عليهم السلام‏در برابر قيام «زيد بن على بن الحسين»، موضعى حمايتى و تأييدى بود.بررسى و شناخت موضع ائمه‏عليهم السلام‏در برابر اين قيام نيز جهت شناخت موضع اصولى شان در برابر چنين قيامهايى مفيد و سودمند خواهد بود؛ ليكن از آن جا كه قيام زيد مربوط به عصر بنى اميه و پيش از دوران شكل‏گيرى نهاد وكالت است، از طرح و بررسى آن در اين جا خوددارى مى‏كنيم.

10) ر.ك: تنقيح المقال فى علم الرجال، مامقانى، ج 3، ص 230، ش 11994.

11) به جز امام صادق‏عليه السلام‏و ياران آن حضرت كه با نفس زكيه بيعت نكردند.

12) اين سه برادر فرزندان محمد بن على بن عبداللَّه بن عباس - جانشين ابوهاشم عبداللَّه بن محمد حنفيه - بودند.

13) ر.ك: أنساب الأشراف،احمد بن يحيى بلاذرى، تحقيق: سهيل زكّارورياض زركلى، ج 3، ص 308 ؛ الارشاد، شيخ مفيد، ص 535، 536.

14) ظاهراً تصور مهدويت نفس زكيه به هنگام تولد و وضعيت جسمى او بر مى‏گردد. او همچون پيامبرصلى الله عليه وآله خال بزرگى بين دو كتفش داشت كه نشانه مهدويت او تلقى شد. در سنين رشد و جوانى نيز از نظر فضل و دانش و ديگر خصال نيك بر اقران خود پيشى گرفت تا آنجا كه بسيارى وى را افضل زمان خود مى‏دانستند. اين دو موضوع مهدويت او را در اذهان بسيارى مسجل ساخت.

15) ر.ك: انساب الاشراف، ج 3، ص 308.

16) ر.ك: همان، ص 308 ؛ مروج الذهب، على بن حسين مسعودى، ج 3، ص 454.

17) همان، ص 157، 166 - 174.

18) همان، ص 174 و 175.

19) الكامل فى التاريخ، ج 5، ص 53.

20) رك. فرق الشيعه، حسن بن موسى نوبختى، ص 23 - 33 ؛ المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعرى قمى، تحقيق: محمد جواد مشكور، ص‏21-40 ؛ الملل و النحل، ابوالفتح محمدبن عبدالكريم شهرستانى، ص 63-65.

21) ر.ك: الكامل فى التاريخ، ص 33 ؛ تاريخ ايران و ظهور اسلام تا ديالمه، ص 115 و 116.

22) ر.ك: تاريخ الأمم و الملوك، محمدبن جرير طبرى، ج 6، ص 38- 40 ؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 323، 324؛ الكامل فى التاريخ، ج 5، ص 325، 373 - 370 ؛ تاريخ سياسى اسلام، رسول جعفريان، ج 2، ص 691-694.

23) ر.ك: مروج الذهب، ج 3،ص 254 و 255.

24) ر.ك: مروج الذهب، ج 3، ص 254.

25) ر. ك: مروج الذهب، ج 3، ص 255 ؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 308 ؛ الأرشاد، ص 537.

26) ر.ك: الارشاد، ص 537 ؛ كشف الغمة فى معرفة الائمة، على بن عيسى اربلى، ج 2، ص 386.

27) ر.ك: انساب الاشراف، ج 3، ص 308 ؛ كشف الغمة فى معرفة الائمة، ج 2، ص 386.

28) الارشاد، ص 537.

29) ر.ك: مقاتل الطالبين، ص 171 - 173 ؛ كشف الغمة فى معرفة الائمة، ج 2، ص 386 و 387.

30) رك: مقاتل الطالبين، ص 171، 177.

31) همان، ص 181 و 182.

32) ر.ك: همان، ص 166.

33) ر.ك: همان، ص 157، 166 - 173.

34) ر. ك: همان، ص 157، 168.

35) همان، ص 167.

36) همان، ص 183 و 184. مقايسه كنيد با صحفه 173 كه دقيقاً به همان صورتى كه امام صادق عليه السلام‏قبلاً فرموده بود، رخ داد.

37) همان، ص 177، 181.

38) همان، ص 173، 181، 190، 196 ؛ الأرشاد، ص 536.

39) رك: تنقيح المقال فى علم الرجال، ج 3، ص 230 و 231 ؛ بحارالانوار، ج 47، ص 162 - 194.

40) رجال، كشّى، ص 282، ش 502.

41) بحارالانوار، ج 47، ص 182.

42) مقاتل الطالبين، ص 170.

43) الارشاد، ص 537.

44) ر.ك: همان، 186 و 187.

45) همان، ص 170.

46) ر.ك: كشف الغمة فى معرفة الائمة، ج 2، ص 387.

47) ر.ك: مقاتل الطالبين، ص 181.

48) ر.ك: مقاتل الطالبين، ص 291- 294 ؛ تاريخ ايران و ظهور اسلام تا ديالمه، ص 121 و 122 ؛ منتهى الآمال، ج 1، ص 261.

49) بحارالانوار، ج 48، ص 165.

50) ر.ك: مروج الذهب، ج 3، ص 326 و 327 ؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 355 ؛ منتهى الامال، ج 1، ص 264؛ تتمةالمنتهى، ص‏225و226؛تاريخ ايران و ظهور اسلام تا ديالمه، ص‏122؛ بحارالانوار، ج‏48، ص‏151، ح 25.

51) منتهى الآمال، ج 1، ص 263.

52) ر.ك: تاريخ الامم و الملوك، ج 6، ص 411 ؛ منتهى الآمال، ج 1، ص 261، 262.

53) تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 404.

54) ظاهراً تعبير «پيشى گرفتن ارواحشان بر بدن‏هاشان به سوى بهشت» اشاره به باقى ماندن پيكرهاى شهدا به مدت سه روز در ميدان نبرد است.

55) مقاتل الطالبين، ص 289.

56) همان، ص 290.

57) همان.

58) اصول كافى، ج 2، ص 187 (كتاب الحجة، باب مايفصل به بين دعوى المحق و المبطل فى امرالأمامة)، ح 18 ؛ بحار الانوار، ج 48، ص 169 ؛ مقاتل الطالبين، ص 298 ؛ سيره پيشوايان، ص 428.

59) منتهى الآمال، ج 1، ص 264.

60) مقاتل الطالبين، ص 298 ؛ بحارالانوار، ج 48، ص 169، ح 7.

61) مهج الدعوات، ابن طاوس، ص 218 ؛ بحارالانوار، ج 48، ص 151، ح 25 ؛ سيره پيشوايان، ص 429.

62) بحارالانوار، ج 48، ص 152.

63) مقاتل الطالبين، ص 299.

64) مقاتل الطالبين، ص 170، 186.

65) ر.ك: تنقيح المقال فى علم الرجال، ج 3، ص 231، ش 11994.

66) ر.ك: تاريخ الرسل و الملوك، ج 7، ص 183 و 184 ؛ الكامل فى التاريخ، ج 6، ص 399.

67) ر.ك: مناقب آل ابى‏طالب،ابن شهر آشوب، ج 4، ص 397.

68) همان، ج 4، ص 397.

69) ر.ك: الكامل فى التاريخ، ج 7، ص 127.

70) ر.ك: الكامل فى التاريخ، ج 7، ص 126.

71) تاريخ الرسل والملوك، ج 7، ص 427.

72) ر.ك: تاريخ طبرى، ص 425.

73) مقاتل الطالبين، ص 430.

74) الكامل فى التاريخ، ص 129.

75) مقاتل الطالبين، ص 420 ؛ الفخرى فى الاداب السلطانيه، ابن طقطقى، ص 240 ؛ الفصول المهّمة فى معرفة احوال الائمّة، ابن عنبه، ص 252.

76) الفهرست، محمد بن حسن طوسى، تحقيق: سيد محمد صادق آل بحر العلوم، ص 67، ش 266 ؛ تنقيح المقال فى علم الرجال، ج 1، ص 412، ش 386 ؛ سازمان وكالت و نقش آن در عصر ائمّه، ص 534 - 536.

77) تاريخ الرسل و الملوك، ج 7، ص 428 ؛ مقاتل الطالبين، ص 422 و 423.

78) مقاتل الطالبين، ص 423.

79) همان، ص 422 و 67؛ تنقيح‏المقال فى علم‏الرجال، ج 1، ص 412؛ تاريخ‏الرسل‏والملوك، ج 7، ص 428.